

## گزیده ای از دروس شرح نمط نهم اشارات و تنبیهاات ابن سینا

از علامه حسن زاده آملی

( با تلخیص )

قسمت دوم

### تأویل قصه سلامان و ابسال

خواجه نصیر در تأویل این قصه می فرماید : مراد از سلامان همان نفس ناطقه باشد که پادشاه بدن است . ابسال ، مَثَل و کنایه از عقل نظری است که آخرین مرتبه تکامل آن ، عقل بالمستفاد است . همسر سلامان ، مَثَل و کنایه از نیروی بدنی است که انسان را به شهوت و غضب فرمان می دهد . نیروی بدنی با نفس ناطقه یکی است .

عشق همسر سلامان به ابسال ، مَثَل و کنایه از تمایل قوای بدنی برای تسخیر عقل است تا از آن طریق به خواسته های فناپذیر و زودگذر خود دست یابد . ابای ابسال از عشق آن زن ، مَثَل و کنایه از انجذاب عقل به عالم خویشت است که همان عالم غیر مادی است . خواهر آن زن که همسر ابسال شده بود ، کنایه از عقل عملی باشد که مطیع عقل نظری است و نام آن « نفس مطمئنّه » است . پنهان داشتن همسر سلامان خود را به جای خواهرش و فریب دادن ابسال ، مَثَل و کنایه است از آراستن نفس امّاره ، لذات مادی و بی ارزش را به جای لذات عقلی و کمالات واقعی ؛ یعنی نفس عمّاره با آرایش سعی در خلاف واقع نشان دادن آن دارد و چنین ترویج می کند که آن امور مادی و زودگذر ، مصالح حقیقی است .

برقی که از ابر تیره درخشید ، مَثَل و کنایه است از یک بارقه الهی که به هنگام تمایل نفس به لذات مادی ، ناگهان درخشید و عقل نظری را به سوی کمالات واقعی کشانید .

ای خوش آن جذبه که ناگاه رسد      نور آن بر دل آگاه رسد

آری ! در پی این کشمکش ها و مسافرت و حالاتی که پیش آمد ، ناگهان آن بارقه الهی درخشید . اینجاست که او بیدار می شود و می گوید : من کیستم ؟ و کم کم دنبال کار را می گیرد .

دوری کردن ابسال از همسر سلامان ، مَثَل و کنایه است از اعراض عقل نظری از هوا و هوس . کشور گشایی ابسال برای برادرش ، مَثَل و کنایه است از اینکه نفس ناطقه

به یاری عقل نظری بر عالم جبروت و ملکوت اطلاع یافته و توانسته است با همکاری عقل عملی بر همه نیروهای مادی بدن تسلط یابد. برای همین او را نخستین ذی قرنین نام نهاده است. یعنی صاحب مشرق و مغرب. تنها گذاشتن لشکریان، ابسال را در میدان جنگ مثل و کنایه است از اینکه وقتی نفس آن سویی شده و می خواهد به ملاً اعلی صعود نماید، قوای حسی و خیالی و وهمی ضعیف می شوند و از همراهی و یاری او باز می مانند. تغذیه ابسال از شیر حیوان وحشی، کنایه و مثل است از این که عقل نظری در فراگرفتن علوم از مفارقات از ماده بهره مند شده است و آن مفارقات وحشی اند یعنی از عالم طبیعت دورند. اختلال حال سلامان در نبودن ابسال، مثل و کنایه از اضطراب نفس ناطقه در اثر سفر عقل نظری به جهان بالاست که از تدبیر بدن باز مانده و در تنظیم قوای آن اهمال نموده است.

بازگشت ابسال به نزد سلامان، مثل و کنایه است از این که عقل نظری به ساماندهی مصالح بدن و تدبیر آن توجه کرده است. آن آشپز و پیشخدمت که با همسر سلامان همدست شدند، مثل و کنایه است از دو نیروی نفس امّاره: غضب (آشپز) و شهوت (پیشخدمت). هماهنگ شدن آنان بر نابودی ابسال، مثل و کنایه است از نابودی عقل نظری در پایان عمر.

نابود شدن آن سه تن به دست سلامان، مثل و کنایه است از این که در پایان عمر، نفس ناطقه از بدن و غضب و شهوت دست برداشته و برای همین این سه رو به زوال گذاشته اند. کناره گیری سلامان از سلطنت و واگذاری آن به دیگری، مثل و کنایه است از این که نفس دست برداشت، باز آن بدن به سوی کلّ بر میگردد.